

عمر کرانامه

دو برادر بودند که یکی از آن ها خدمتکار پادشاه بود و دیگری با استفاده از زور بازوی خودش مخارج زندگی اش را تامین می کرد.

یک بار برادری که خدمتکار پادشاه بود و ثروت بیشتری داشت به برادر دیگرش که فقیر بود ولی برای خودش کار می کرد گفت: تو چرا مثل من خدمت پادشاه را نمی کنی تا از سختی های کار کردن دور باشی؟

برادرش به او گفت : تو چرا برای خودت کار نمی کنی تا از سرشکستگی خدمت کردن به دیگران دور باشی؟ زیرا افراد دانا همیشه گفته اند: اگر شخصی برای خودش کار کند و نان زحمت خودش را بخورد و با آسودگی بنشیند بهتر از آن است که کمر بند طلایی به کمرش ببندد ولی همیشه برای خدمت کردن دیگران بایستد.

بیت اول: اگر با دست آهن گداخه را شکل بدهیم بهتر از آن است که دست به سینه پیش پادشاه بایستیم.

بیت دوم: عمر با ارزش من در این گذشت که همیشه در این فکر باشم که تابستان چه چیزی بخورم و زمستان چه چیزی بپوشم.

بیت سوم: ای شکم گستاخ و بی پروا با تکه نانی قانع باش تا من مجبور نباشم برای این که تو را سیر کنم جلوی دیگران دولا و راست بشوم.

مصلح الدین سعدی شیرازی ، کتاب گلستان